

## سانسور کار ساز نیست

گفت و گو با جمال رحمتی، کارتون‌نویست  
هفت‌حوض (۲)

## جذبه‌های جم

یاد معلم عزیزم پورجم گرامی باد  
سرچشمه (۳)

زنده‌یاد علی‌رضا طبایی:

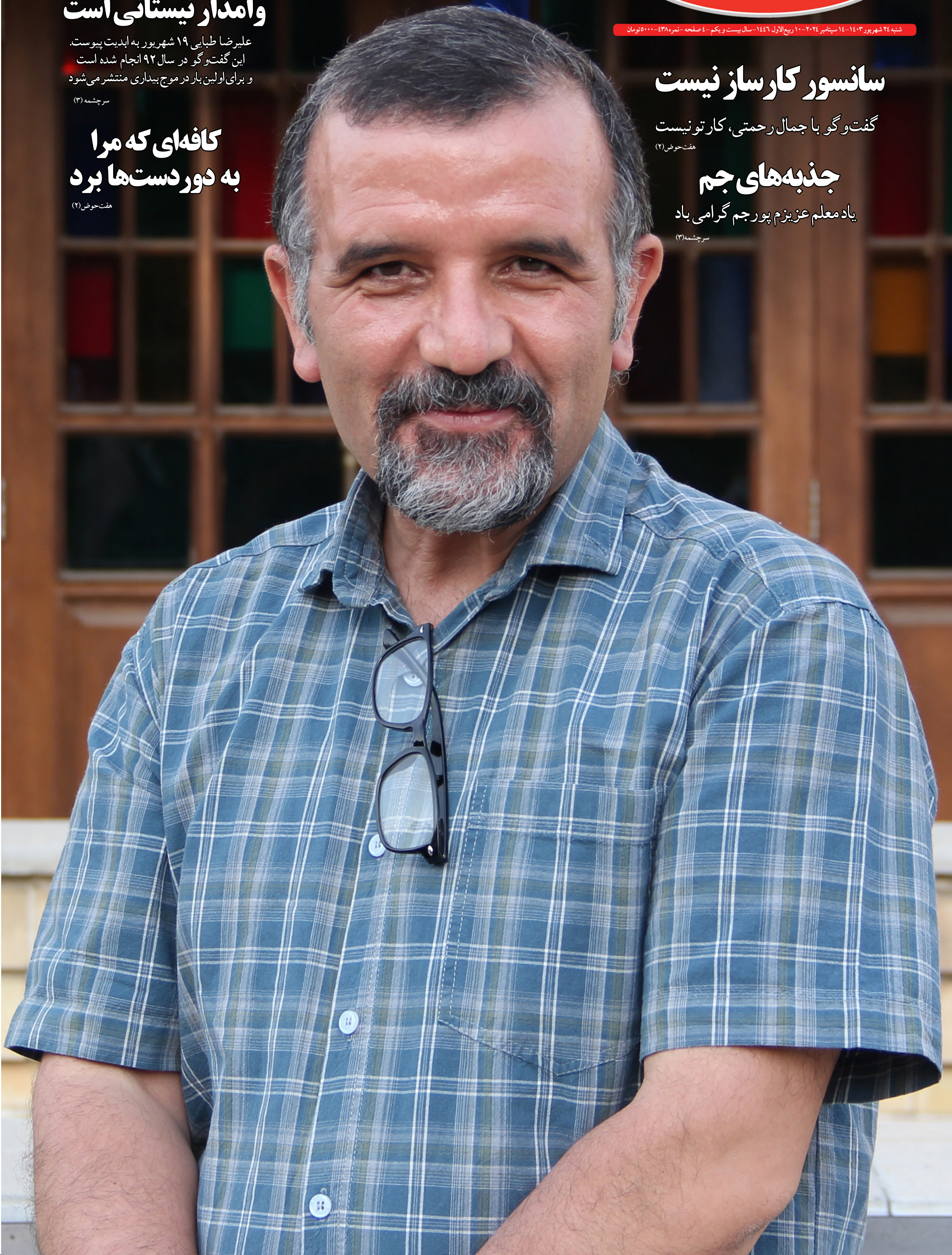
## منزوی بیشتر وامدار نیستانی است

علیرضا طبایی ۱۹ شهریور به ابدیت پیوست.  
این گفت‌وگو در سال ۹۲ انجام شده است  
و برای اولین بار در موج بیداری منتشر می‌شود

سرچشمه (۳)

## کافه‌ای که مرا به دور دست‌ها برد

هفت‌حوض (۲)





## روبی هُنرمندرو باتین ماجراسی (اوشاق ادیباتی)

یازدهویارکعقدی /عربجهندنچوئیرن ساییانذیبیحان

قدیم زامانلارداجیر نسفیل شهرین شولوقلوغوندا روبی اُدی بلاجا بیر رویت یاشاییردی.روبی سادجه عادی بیر رویت دنیلمدی،اونون ماراقلانان پرالاق ماوی کوزلری و یارادیجیلیغا جان آنان اورگی ووا ایدی، باشقا رویتلار ایسه اؤز مکنائیکی ایشلری ایلمهشولمایدیلر.آماروبی گونلرینی رنگوشکیل لرین اؤیرنمسی یکنهچتیریردی.اورسام اولماق آرزوسونایدی.بیر گون، روبی شهرده گزرکن، بیردنبره قدیمی و توریاقلی بنایا راست گلدی کی اونون اوستوندهکی تابلودا یازیلمیشدی: «پورفوسور جینیزئرین ایشلری»عجیبطرزدهقایینی ایتلادی.و اؤزونوپورفوسورجینیزئر اُدی یاشلی اختر اچی نین قارشیسیندا تاپدی. اونون اوزون آغ ساققالی و بیلگین کؤزلری روبی نین رویالارینی آنلادی.دی

سلام گنج روبی. پورفوسور تبسولمه اولوقار شیلادی. من سنده هونر گؤزورمهورا گل. من سنهونرین معجزطرنی گؤسترجم... وینلعلیکلر روبی و استادین شاگردی اولدور.نگارین سنحرنی شکیل لرین کؤزلیگی وخیالین گوجونولور گنمگهباشلادی. گونلر هفتلره دؤنْدو، روبی نین هونره اولان هوسی داها دا چوخالدی. آما اونون عهدسیندن گله بیلمه‌دیگی بیر شی واری ایدی-اونون لاری رویت ال ایدی او شکیل لری دقیق چکه بیلیردی و آگری -سنحنی یئرلرده چتینلیک چکیردی. روبی احساس ایلدی کی، خیال لاریندان اوزاقلاتیر، بونون اوجون روچیسی هد آلدی.

بیر گون اورتا سونراسی، روبی ایش یریننده اومودونو الدن وئر میش حالدا اوتورموشدو کی، گیزلینجه نارنجی رنگ بیر پیشبک اونون طرفیندا اولماغا باشلادی. او پیشبک فیر چانی گؤتوروب، شیطنت ایله راسماعیغا باشلادی. اونون کؤزلرنده متهربانلیق یاریلداییردی. آنچاق فیر چاسینی چکنده روبی نین ناراحتلیغینی حیس ایلدی. اونایاخیستلاشیب-سوروشدو: «اومودسوز اولملروبی. من سنهیناتیر ام گل خیالینی گر چکشیدیر مگه.بیر یول تاپاق!»

یئینیدن اومودلا باشلاییر لار.اونلار هر گون بیر شی اؤز گتیرلر. روبی و فیر چان گولر نرنی تجربه و یاریدیلماقلا باشچانلیردی.لار. اونلار رویت اوجون انسان قولو کیمی دقیق حرکت الدن اؤزلر بیر قول دوزلنتیلر. روبی ینتی بی یارادیجیلیغی اؤیرننده اؤز کلهجینه بوئوک بیر حسارت تاپدی، پشتمناچیلیغی اؤز یریننده اوزوردو. هونری هنج تصور ائده بیلمه‌دیگی طرزده جلادلادی

روبی نین حئیر تلندیرچی استعدادی تئیز زامانلاداجیر نسفیل اهالیسی نین آرسینایا میمالاندی.اینسانلار محدود دتلر میدان اوخوان، حقیقی رنماچاچوئرلور روایتی گؤر مگه هر طرفدن توپاشلیدلار. روبی نین رسملری شهرین دیوارلارینا بزک وئر یب. او حرکتلری ایله حیاتین جوهرینی تصویره چکیب. روبی رسمایغاباشلایانلار آنالاییب بیریکی هونرسونوگی کیمی سرحدناتیمیر.

پورفوسور جینیزئر افتخار لاروبی به باخاراق دلدی.سن پارلاق اؤرنکسن(نمونه‌سن) کی منیم عزیزو باتیم.سنین چالیشماقین و یارادیجیلیغین ییزه گؤستر دی کی حقیقی هونر اولور کلدی یارلیر. اوی خوشنیتلرکده گولومسیدی و یوبودتلر سامایلیخیندکست اولان دوتلاریناغورودود.

اوگونلندن روبی ایلهام باغیشلایان هونرینه دوام ایلدی و قارشیشلایدیغی هر کسین حیاتیسی سنوینج رنگی ایله ایشیقلا لیدری.جیر نسفیل اوزرینده گونش باتان کیمی.روبی خیال لارین حقیقته گر چکشلمه‌سینی بیلدیردی.اؤز للیکله اور کینجهسارتتوقوخماما زلیقلا

بنلعلیکله منونیتله گولومسه ییلور کیندنه یئتلر لیلوقیلیدیری. روبی پورفوسور جینیزئر ایش یرینندن ویدلاشدی و یویولدا سونوزادکدستکلنه کن کؤزل خیال لاری ایلا یار لیکله کمه‌میشه لیک یوخویا کئتلدی.

## تجهيزات آموزشی به ارزش ۱۸۰ میلیارد ریال در مدارس زنجان توزیع شد

**هفت حوض** –مدیر کل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان زنجان گفت: تجهيزات آموزشی مورد نیاز مدارس استان به ارزش ۱۸۰ میلیارد ریال در قالب چهارمین کاروان به مناطق چهارده گانه استان ارسال شد.

به گزارش ایرنا، حمیدرضا اسلامی در حاشیه ارسال کاروان تجهيزات آموزشی و هنرستانی به مناطق چهارده گانه آموزش و پرورش استان به خبرنگار ایرنا گفت: پیش از این تجهيزات آموزشی در سه مرحله به ترتیب به میزان ۷۲ میلیارد ریال، ۳۴ میلیارد ریال و ۳۲ میلیارد ریال توزیع شده است.

این مسوول گفت: توزیع تجهيزات آموزش و هنرستانی میان مناطق چهارده گانه آموزش و پرورش استان طبق برش شهرستانی و ناحیه آموزشی از سوی اداره کل آموزش و پرورش استان صورت گرفته است.

وی اظهار داشت: تجهيزات خریداری شده شامل وسایل الکترونیکی، ورزشی، رایانه و هنرستانی است و در کنار آنها میز و نیمکت هم طی روزهای آتی به نواحی آموزشی ارسال می شود.

## هفت حوض –کاریکاتورریشه ایتالیایی دارد و منشعب شده از واژهی «کاریکاتور» مشتق شده است. این اسم و رسم تعریف روشنی دارد و به طراحی از روی سوزهی مشخص به یوزه چهرهی افراد به صورت دفرمه و اغراق آمیز همرایبا حفظ ویژگی های ظاهری فرد و تلفیق با مایه های از طنز اطلاق می شود.به عبارتی طنز و تخیل و اغسراق، بن مایه های اصلی هنر کاریکاتور محسوب می شوند و کاریکاتور اگر چه که ممکن است سرگرم کننده و خنده دار به نظر آید اما حامل مفاهیم و پیام های مهم و معناداری است. بنابراین کاریکاتور ابزار موثری برای انتقادات و انتقال پیام های طعنه آمیز و اعتراضات عمومی است. در عین حال کارتون نیز طراحی از کاراکتری تخیلی است که با هدف داستان گویی و سرگرمی خلق شده است. می توان کارتون انسان ها، حیوانات و هر چیز دیگر را کشید. کارتونست به مدد قوهی تخیل خود مرزهای واقعیت را به شکل هنرمندهای به هم می ریزد و کاراکترهای تخیلی و تحسین برانگیزی خلق می کند.

به هر صورت این هر دو هنسر ابزارهای ارزنده ای برای بیان مفاهیم اند و یکی از هنرندان معاصر مادر این زمینه و زمانه جمال رحمتی است که کارنامه ی پرو پیمانی در دنیای کارتون و کاریکاتور دارد. جمال از سه دهه پیش آثار خود را در عرصه ی رسانه های معتبر کشور عرضه نموده و سهم به سزایی در بخش کارتن رسانه های معاصر ما دارد. او هنرمندی خلاق و منتقد و پرکار است که همواره در صحنه ی آفرینشگری و درجه ی هنر انتقادی حضور و قدرتمندی دارد و نقش خلاقانه و آزادی خواهانه ی خود را برای نیل به اهداف انسانی آرمانی ایفا می کند. جمال جوایز کثیری از جشنواره های جهانی دارد که اشاره به آن ها

مجالدی دیگر و لیستی مطول می طلبد. این هنرمند علاوه بر دنیای تخیلی و فکاهی کارتن و کاریکاتور در زمینه ی انیمیشن سازی و فیلم کوتاه نیز کار کرده و پروژه های متعددی در دست اجرا و در برنامه های آینده ی خود دارد. او تنها یک اقلیم از هفت اقلیم زاینده و پر حاصل برادران رحمتی است که مناظر و محتوای جذابی را به روی دیدگان و شیفتگان عرصه ی هنر و آفرینشگری گشوده است. گفت وگویی ما را با جمال از سر بگیرد که که جان بی جمال جتان میل جهان ندارد. آقای رحمتی سوزهایبی و ایده پردازی چه اندازه در کارتون مهم اند، از اهمیت سوزهایبی و ایده پردازی در آن برای ما بگوئید و اینکه آیامی توان گفت ایده پردازی سکوی پرش سوزهای ماست؟

یک کارتونست ابتدا باید نگاه و تحلیلی از دنیایی که در آن زیست می کند داشته باشد، سپس آن را در قالب یک اثر خلق نماید. فرایند تبدیل این نگاه و تحلیل به یک ایده ی قبل اجرا، سوزهایبی و ایده پردازی است. به زبان ساده تر باید پرزای شما تصمیم می گیرید که حرفتان را چگونه بزنید. برای همین بسیار مرحله ی مهمی است. شاید سوزهایبی و ایده پردازی را بتوان به تلاش برای طراحی یک ساختمان تشبیه کرد که منتجب به یک نقشه ی کامل و دقیق می شود. می دانیم که ساختمان بدون نقشه هیچ است، این که ایده پردازی را به سکوی پرتاب آثار کارتون ی تشبیه کردید به نظم و تصویف درستی است اما می شود عکس این مساله را هم فرض کرد. آثار بسیاری به واسطه ی نوع ایده پردازی شان سقوط می کنند.

به نظر شما یک کارتون خوب به لحاظ ایده پردازی و تکنیک و اجرا باید واجد چه ویژگی هایی باشد؟ ذهن آدمها فارغ از مرزبندی های رایج در همه جای جهان به یک شکل عمل می کند. همین باعث می شود تا وقتی یک طراح به موضوعی فکر می کند سوزهی نهایی او با سوزهی فرد دیگری در یک جغرافیای دیگر مشابه باشد. برای همین رسیدن به شناختی که باعث شود تا کم تر سوزهایتان تکراری باشد اولین شرط است. بحث بعدی این است که از مسائل واضح و بدیهی حرف نزنید مگر این که نگاهی متفاوت به آن داشته باشید. مساله ی بسیار مهم دیگر هم این که دارای تحلیلی معقول و منطقی و همین طور بدیع از جهان و اتفاق های داخل آن باشید. در واقع این باعث خواهد شد تا شما در محتوا هم نگاه مخصوص خودتان را داشته باشید.

در اجرا هم اولین مساله تطبیق سبک و فضای بصری با محتوا است. برای من زاویه دید، ترکیب بندی فرمی، ترکیب بندی رنگی، نحوه ی طراحی فضا و مواردی از این دست در اجرا مهم است. جناب رحمتی تا دو دهه قبل از واژه ی کاریکاتور



به شکل کلی برای تعریف آنچه که امروزه کارتون و کاریکاتور می نامیم استفاده می شد. چه شد که لفظ کارتون هم رایج شد. اصولاً تفاوت این دو در چیست؟ بله کاریکاتور به مثابه همهی آن چه را که با محوریت طنز اجرا می شد. مورد خطاب قرار می داد. بعدها و به مرور آن گونه شد که در دنیا رایج است. به طور کلی آثار طنز آمیز موضوعی را کارتون می گویم و آثار چهره ی اغراق آمیز را هم کاریکاتور.

بارها دیده ام که انتشار یک کارتون و کاریکاتور در روزنامه و مجله های واکنش های جهانی داشته و بلسوایی در دنیا به آفرینشگری گشوده است. گفت وگویی ما را با جمال از سر بگیرد که که جان بی جمال جتان میل جهان ندارد. آقای رحمتی سوزهایبی و ایده پردازی چه اندازه در کارتون مهم اند، از اهمیت سوزهایبی و ایده پردازی در آن برای ما بگوئید و اینکه آیامی توان گفت ایده پردازی سکوی پرش سوزهای ماست؟

یک کاریکاتور هنر انسان مدرن است. به تعبیری دیگر هنری است سازگار با شرایط زیست انسانی که فرصت چندانی برای مطالعه و دیدن ندارد. کارتون و کاریکاتور در چندثانیه با مخاطب ارتباط می گیرند و گاه این ارتباط به واسطه ی بهره بردن از ظرایف ایده پردازی

# سانسور کار ساز نیست

## گفتگو با جمال رحمتی، کارتون نیست

حسین نجاری



و جذابیت های بصری، بسیار موثر هم هست. از طرفی کارتون و کاریکاتور به دور از چاپلوسی و تعاریف اغراق آمیز و ملغ از افراد، آن ها را زیر ذره بین نقد می برد و این آن چیزی است که به مذاق مخاطب امروزی بیشتر خوش می آید. از طرفی کارتون و کاریکاتور زبان بین المللی است. انسان ها هر زبان و نژاد و فرهنگ با این هنر ارتباطی گیر نداشت.یه همی آن چه را که با محوریت طنز اجرا می شد. مورد خطاب قرار می داد. بعدها و به مرور آن گونه شد که در دنیا رایج است. به طور کلی آثار طنز آمیز موضوعی را کارتون می گویم و آثار چهره ی اغراق آمیز را هم کاریکاتور.

بارها دیده ام که انتشار یک کارتون و کاریکاتور در روزنامه و مجله های واکنش های جهانی داشته و بلسوایی در دنیا به آفرینشگری گشوده است. گفت وگویی ما را با جمال از سر بگیرد که که جان بی جمال جتان میل جهان ندارد. آقای رحمتی سوزهایبی و ایده پردازی چه اندازه در کارتون مهم اند، از اهمیت سوزهایبی و ایده پردازی در آن برای ما بگوئید و اینکه آیامی توان گفت ایده پردازی سکوی پرش سوزهای ماست؟



مثل موردیلو جامی شود و هم طراحی مثل اردشیر محمصص که این دو با این که هیچ خصیصه ی مشترکی باهم ندارند. اما هر دو را می شود و می توان کارتون نیست نامید.
تخیل و اغسراق و طنز و ویژگی های کارتون، کاریکاتور، انیمیشن و حتی شعر نیز هستند این هنر ها چنه نسبتی باهم دارند و در حالت کلی عموماً کدام یک در انجام ماموریت های اجتماعی، سیاسی موفق تر عمل می کند. می دانم این سنسورالم از دقت لازم بر خوردار نیست ولی بالاخره سنسورالی است که پرسیده شد؟

به نظرم هنرها در ذات خودشان مشترکند و اگر هنرمندی بتواند به اسکلت بندی آثار یک رشته هنری پی ببرد متوجه می شود که قواعد اولیه و زیربنایی هنر ها مشترک اند. از این رو باید این ها را از جنبه های دیگر دید. من فکر می کنم همه ی این ها می توانند تاثیر مهمی بر روی مخاطب بگذارند اما برخی که تصویری ترند شاید موثرتر باشند در عین حال که پیزی مثل یک اثر انیمیشنی از قابلیت حرکت و صدانیز بهره مند است و این جذابیت بیشتری به آن می دهد. اما با این حال این یک حکم کلی نمی تواند باشد.

**مواجهه ی کارتون و کاریکاتور با سانسور**
سانسور چگونه است، آیا گریز ندهانه ای از تنگنای آن دارد یا در غایت امر در زیر سلطه ی آن نیم سوز شده و عقیم می ماند؟ همواره در بیشتر جوامع، قدرت حاکم از مدح و ستایش کنان بیشتر خوشش می آید اما کارتونست که کارش فرسنگ های بلند فاصله دارد. همواره زیر بار سنگین سانسور بوده است اما به عنوان فردی که چند دهه در مطبوعات کشور بوده می گویم که سانسور فقط می تواند گفتن حرف را سخت تر کند اما نمی تواند مانع آن شود. سانسور مانند فیلتر کردن اینترنت است. همه حتی وضع کنندگان قانون فیلتر رنگ از همه با تلفرم های فیلتر شده استفاده می کنند. اما این کار را با سختی و پرداخت هزینه های بیشتر می کنند. این هم از طنز های بسیار بزرگ روزگار است. این را هم بگویم که تا یک دهه قبل می شد سانسور کرد اما فکر می کنم در شرایط فعلی هیچ سانسور رانمی توان با موفقیت اعمال کرد. در واقع سانسور در عصر هوش مصنوعی یک جور کلاه سر خود گذاشتن است. برای پی بردن به صحت این حرف کافی است شما بخواهید به چیزی دسترسی داشته باشید. برای همه ی ممنوعیت ها راهی هست پس سانسور کار نامه کمکی است. آیا فضای سانسور می تواند موجب خلاقیت بیشتر هنرمند شود، چون مبتذل ترین نوع هنر مستقیم گویی و بیان صریح منظور است که اغلب در جوامع باز پرور می یابد. حال آن که سلطه ی سانسور و موانع ایجاد شده از ناحیه ی قدرت های حاکم احتمالاً موجب بلوغ و خلاقیت بیشتر هنرندان برای برون رفت از این تنگنای ملال آور شود، اگر چه بنده در ستایش سانسور حرفی نمی زنم و می دانم که آن ابلهانه است ولی احتمالاً سانسور می تواند منجر به ایهام و استعاره و استهزا و مجاز و غیره شود، آیا شما چنین نظری را می پذیرید یا نظر دیگری دارید.

می شود این طور پاسخ داد که ابتذال در جوامع بسته و باز هر دو خواهان دارد. در واقع این یک انتخاب است که شما به عنوان یک هنرمند چگونه حرف بزنید اما گاهی به شما می گویند که برای حرف زدن مواعی وجود دارد و وارد هر حیطه ای نمی توانید بشوید. و در مورد هر کسی نمی توانید حرف بزنید. با این که وجود محدودیت هایی که هنرمند خواهان آن نیست، دست او را می بندد. اما اگر بگویم که این باعث خلاقیت می شود به شکلی امر سانسور را تایید کرده ام. هنرمند خلاق راهی برای گفتن حرف پیدا می کند اما گاه این حرف در زمانی که باید زده شود درک و دریافت نمی شود برای همین می شود گفت که هنرمند گرفتار سانسور ناچار به خلاقیت است و البته که ناچار ی خوب نیست. محدودیتی که هنرمند برای رسیدن به شکلی از بیان، برای خود اعمال می کند با محدودیتی که در آن گرفتار است تفاوت بسیار دارد. بحث جبر و اختیار است.

آیا کارتون به همهی نیازهای روحی و خواسته های درونی شما پاسخ می دهد یا به عده عدم دسترسی به اقتناع درونی وارد حوزهی آفرینشگری در عرصه ی انیمیشن و فیلم شده اید؟ از کارهای خود در این موارد بیشتر به ما بگوئید. بحث عدم دسترسی و نارسایی نیست. در مورد من بیش فعالی است. از نظر من کسالت آور است که تا پایان عمرم کارتونست و کاریکاتور نیست باشم. نگاه من به این امر این است که باید به علایق خودم توجه کنم و سعی کنم آن را عملی کنم. کارهای زیادی در حال انجام دارم اما عملی شدنشان ترجیح می دهم چراغ خاموش حرکت کنم.

## موج پیداری



کافه های که مرا

به دور دست ها برد

صونا آقابابائی

جایی دور از شهر، کوه گاوزنگ را که پشت سر می گذاری، در ناکجا آباد روستای متروکهی آمند، کافه های کاهگلی لای درختان صنوبر تبریزی (راچی)، به چشم می خورد. کافه با تخت های چوبی مفروش، چندین پستوی تو در تو دارد که هر کدام با نام شاعری، خاطره ای را زنده می کنند. دیوارها را هم نوستالژی پُر کرده و یک وجب جای خالی نمانده. نقاشی های قدیمی، عکس هنرمنان، ظروف مسی، چراغفتی فرش های دست بافت محلی و...

داخل تک تک پستوها سرک می کشم و کتابخانه رامی بینم. کتابخانه های کوچک از کتاب های شعر فارسی و ترکی که نام عباس آقابابائی را به خود گرفته. همراهان را به تماشادعوت می کنم و عکس های یادگاری می گیریم.

آن گوشه ی دنج می توانست پاتوق پدرم باشد. می بینمش که نشسته و می نویسد. خاکسترسیگارش روی دست خشش می ریزد و با حرکات عجولانه برای برآکندن خاکستر، استکان کمرباریک دور طلاپی چایی راواژگون می کند.وقه کلامه می شود. باد که به در و دیوار می کوبد و پیچ پیچه ها شروع می شوند، بلند می شود و به دنبال صدا از کلبه بیرون می رود. دنبالش می روم. بیرون کلبه روی نیمکت چوبی می نشینم. به حرکت شاخه های صنوبر در باد خیره می شوم. حیاط اصلی خانه ی ما چند درخت گردو داشت. تمام شهریور با خوردن و چیدن گردوی تازه سرگرم بودیم. بالا رفتن از درخت گردو، کار ساده ای است؛ تنه ی کوتاه و شاخه های نزدیک به هم و استحکام قابل اعتماد. حیاط پشتی کوچکی داشتیم با در مجزا و سازی کوتاه کاهگلی که احتمالاً قبلاً اصطبل بوده و پدرم تبدیلش کرده بود به کارگاه چاقوسازی. قبل از آن اما تک درخت صنوبری ربوروی اصطبل کاشته بود. صنوبر با آن تنه ی باریک سفید و شاخه هایی که برق آسا، دورتر می شدند، هل من مبارز می طلبد. و من هر روز ناکام تر.

اولین بار که ورای قامت یاغی اش، متوجه آوازش شدم، در خانه تنها بودم. اواخر شهریور بود. قرار بود آن سال مدرسه بروم و مادرم وقتی خانه بود، برای اینکه دستهایم را با پوست گردو سیاه نکنم، نمی گذاشت گردو بخورم. در تعجیل برای بیرون کشیدن مغزهای گردو در زمان محدود تهایی، یکی از انگشتانم را بریده بودم. داشت خون می آمد ولی چون همه ی انگشتانم زخم و زبلی و سوزناک بود، زخم تازه را پیدا نمی کردم. دستهای سیاهم را به دنبال نور بالا گرفته بودم و نگاهشان می کردم که انگار به ناگهان غروب شد. همان جا بود که در سوگوار ی تصور مواجهه ی دستانم با مادرم، موسیقی حزن انگیزش را شنیدم. صدای باد لای شاخه های درخت گردو، را می شناختم؛ خشمگین و عاصی. صدای او نبود. روی سر شاخه های درختان، یکی یکی تمرکز می کردم که برگ های روشن اش را از بالای دیوار دیدم. حیاط پشتی چراغ نداشت. در فلزای اش را که باز کردم، فقط تنه ی سفید صنوبر دیده می شد. دستهای خونی ام را روی نتاش گذاشتم و خیره به شاخه های دور، گوش دادم. پیچ پیچ عاشقانه ی حزن انگیزی دلست که در اوچ با گر بهای فرو خورده فرود می آمد و با وزشی دیگر، پیچ پیچه ها دوباره جان می گرفت. چسبیده به صنوبر، چاهی بود خشک و ته یه میزبان کتاب ها و کاست های ممنوعه چاهی که از آب انبار اصلی شهر در عمارت ذائقاری (محمودخان خطی) منشعب می شد. در آخر به رختشویی خانه که محل استحمام و استفاده ی رعیت بود، می رسید. حکایت های نقلی می شد از اینکه در دیگر جاهه ای متصل به آب انبار، گنج پیدا کرده اند. در زمان مصادره ی دولت ذائقاری و با رفت و آمدها و بگیربندهای مشکوک، شایعات بیشتر هم شده بود. پشت سر چاه خانه ی ما هم، حرف زیاد بود. آن صنوبر سرکش و چاهی که محرم اسرار سرکشان بود، در کنار هم، یکی سر به

پشت سر چاه خانه ی ما هم، حرف زیاد بود. آن صنوبر سرکش و چاهی که محرم اسرار سرکشان بود، در کنار هم، یکی سر به فلک و دیگری پای در اعماق زمین، ترکیب را از آلودی داشتند که حالا به حرف هم افتاده بود...

هم آوایی ردیف درختان صنوبر جوان که مثل حصاری دور کافه را گرفته اند، طعم لوشکی که با ناپلون خورده باشی را پخش می کنند. در مذاقم، با هر قوسکی که شاخه هامی گیرند، اعضای فرقه ی دموکرات را آویزان می بینم که محمود ذوالفقاری از شاخه های صنوبر دارشان زدند. تابه های سفید هم با خون گلر و ستایی از همه جا یکی خیره که از لبها شان ذوالفقاری مسلح شان کرده بود و توسط فرقه ی دموکرات تیرباران شدند، سرخ شده. محمود خان را به خاطر معامت از پیشروی پیشهوران، قهرمان ملی نام دادند و سه دوره نماینده ی زنجان در مجلس شد. ولی چیزی که امروز از او در اذهان مانده، برگزاری مراسم ایام محرم در عمارت باشکوهش است و حکایت سه همساز رانومی که جرنجیگی از جیب مبارک و وطن پرستش، خرچ کرده و سه هزار فشنگ خریه تا نامعایت ارضی ایران را حفظ کند!

شاید این پیچ پیچه های حزن انگیز، صدای سرهای بالای دار و تن های غرق خون است. حرف هایی که در تاریخ به تعویق افتاده و مدفون شده و نوستالژی هایی که با چهره ی مُحَن و غرور آفرین، روی شان ماله می کشند...



## جذبه‌های جم

**یاد معلم عزیزم پور جم گرامی باد**

صفرحیدری



باتی شرت سفید،نوار رویان‌دار معروف به تی شرت‌های بدمینتونیبست‌ها می پوشید و هیکل ورزشکاری‌اش از هر طرف‌که نگاه‌می کردی نمایان‌بودومی درخشید.سیبیل‌های مرتبی می گذاشت و موهای پرکلاخی‌اش را از یک سوم فرق سر به چپ و راست شانه می کرد و براقی موهایش به هر بیننده‌ی یاد آروی می کرد از کرم موی معروف آن زمان (FITE) به‌موهایش زده‌است.همیشه‌صورتش‌به‌اصطلاح سه تیغه بود، بعدها که سر از تخم در آوردم فهمیدیم آن بوی نیمه تند ساحلی مردانه مربوط به ادکلن «ONEMAN SHOW» است (در دو سایز که سایز ۱۰۰ میلی لیترش یک کرم کوچک هم اشتنابتن داشت). در آن روز گلار مملو از

محدودیت‌وستایش‌پلشتی آقای‌جم‌دهدیت‌جنتلمنی‌بود که‌گوی‌از یکی‌قیام‌های‌موج‌نویی‌وباسایر‌های‌سه‌شنبه

شب‌آمریکابه‌مدرسه‌ما‌پایده‌بود.

این چهره ورزشکاری و مرتب برای آن که کامل شود نیاز به مهارتی پراگماتیک داشت و آن هم خلاصه شده بود در کشیده‌های جاندارولی به‌موقع‌اش‌که‌ترس‌اصابت‌یک‌فقره از آن‌ها در وجود دانش آموزان به طور ممتد جاری بود. اگر کسی از دستش کشیده‌ی می خورد در تمام مدرسه با این فرض که عجب‌سگ‌جان‌است‌لگشت‌نما‌می‌شد. شایع بود محال است کسی از دست آقای جم کشیده بخورد و بعد از آن یک تحول بزرگ در معز آن دانش آموز بوجود نیاید. بعدباطرزعجبی‌این‌شایعه‌صورت‌واقعیت‌به‌خود‌گرفت و همه‌آنها‌یک‌که‌از‌دستش‌کشیده‌خوردند.در زندگی آدم‌های فوق‌موفقی شدند. یک پروفیسور ریاضی که از سی سالگی در مرکز تحصیلات تکمیلی تارسیس می کند، و یکی از بچه محل هایمان که بازاری موفقی شده‌است دو چهره شاخصی هستند که به دریافت کنندگان کشیده‌هایمشهوریوندو اینها را فقطمن می شناسم.

یک نکته جالب دیگر این که فقط در درس تاریخ ممکن بود دانش آموزی را به خاطر حفظ نکردن درس تنبیه کند و در درس جغرافی اصلن کسی را تنبیه نمی‌کرد. خودش می‌گفت که من فقط به موقعتش تنبیه می‌کنم و زمان حلول این به‌موق‌اش‌رافقط‌خودش‌می‌دلست‌البته‌خیلی‌کم‌تنبیه می‌کرد و جنبه‌اش کافی بود که کسی جرأت جیک زدن در کلاس را نداشته باشد. نهم‌زیر چهارده‌راهم‌قبول‌نداشت.

چند سال پیش که به‌طور اتفاقی در بازار زنجان دیدم دستش را بوسیدم پرسید: شمارا به خاطر چی زدم؟ گفتم: فکر کنم درس جغرافی بود. کمی به فکر فرو رفت و باباختنای از فکر بیرون آمد و قهقهه‌ای زد. پرسیدم: برای چه خندیدی ؟ گفت: من در طول عمرم فقط یک نفر را در زنگ جغرافی تنبیه کردم و آن هم تو بودی دلپیش را هنوز به یاد داشت: به خاطر آن جوکی بود که در پاسخ به یکی از سولات‌روی ورقه‌نوشته‌بودم. گفتم:در آن‌ایام‌نوشتن‌جوک در ورقه‌امتحالی‌ایتکم‌تن‌بود‌حتی‌معلم‌انتشاور زبان‌از این‌کار من خیلی هم خوشش می‌آمد و من معمولن در زنگ انتشاور زبان‌ده‌دقیقه‌آخر کلاس‌را به‌م‌رور آخرین‌جوک‌های‌هفته‌می‌پرداختم.

یادتتاری‌را‌زنده‌کرد‌که‌در‌سال‌سوم‌راهنمایی‌بابچه‌ها‌اجرا کردیم. همانی که تقی پلنگ‌در نقش یک‌قهوه‌چی‌بود‌وقرار بود‌یک‌محموله‌در‌قهوه‌خانه‌جایباجاشود‌و‌اموران‌بیزندو بگیرند.نقش‌قاچاقچی‌کبیر‌راهم‌به‌نشان‌آموزی‌داده‌بودیم که‌به‌جرم‌قاچاق‌مولده‌مخدر۸‌سال‌زیر‌حکم‌اعلام‌بود‌که‌با تغییر‌قانون‌در سال ۱۳۹۶ قسر در رفت. صحنه‌های آن‌تئاتر مدرسه‌ای‌را‌ها‌همه‌جز‌بیاتش‌به‌یاد‌داشت. حتی‌وقتی‌تقی پلنگ‌در کلاس‌جاقوی‌ضامن‌داری‌بیرون‌کشید‌و یکی‌از قاچاقچی‌ها‌را‌جادی‌جلی‌دنبال‌کرد‌که‌چرا‌به‌ماموران‌در قهوه‌خانه‌ش‌جواب‌سر بالا‌داده‌است.

آقای جم زنگ جغرافی را به کامل ترین وجهی برای دانش آموزان جذاب و هیجان‌انگیز کرده‌بودو این همه‌را‌هنرمندی‌خود‌داشت. درس‌هر‌قاره‌و آب‌و‌هوایی‌را‌آن‌روز‌ها‌هنوز‌واژه‌خیلی‌مندی‌دلشده‌بود-در‌طول‌سال‌تنظیم‌می‌کرد‌که دانش‌آموزان‌توانند‌آن‌آب‌و‌هوا‌را‌از‌ نزدیک‌لمس‌کنند. برای‌همین‌سرفصل‌های‌کتاب‌را‌جبل‌جادرسی‌م‌داد.

درس‌فقط‌جنوب‌و‌قطب‌شمال‌را‌می‌لداخت‌و‌سط‌جلدی‌زمستان‌و‌در یک‌روز‌آفتابی‌که‌روز‌قبل‌از آن‌برف سنگینی‌باریده‌بود‌یک‌جلسه‌از کلاس‌را‌در حیاط‌مدرسه‌و‌در میان‌لبوه‌برف‌ها‌بر‌گزار می‌کرد‌و‌به‌بچه‌ها‌می‌گفت‌در قالب‌چندتیم‌بارف‌های‌حیاط‌مدرسه‌کلبه‌های‌اسکیمویی‌بسازند . هنوز شغف تابنده نور آفتاب که از روی برف‌ها منعکس می‌شد و چشم‌های‌مان‌را‌ریز می‌کرد‌را‌به‌خوبی‌در یاد‌دارم .انگار یک‌روز‌از ۵۰۰۰روز‌دورانی‌کودکی‌ام‌را‌در کناراسکیموها‌گذرانده‌ام‌را‌دوی‌پیست‌اسکی‌نمی‌توانست‌بر‌گزار کند .هر چند همان‌موقع‌روی‌کودهی‌کوهنوردی‌نه‌تنها‌مجاز‌که‌حتی‌میباح‌بودولی-**ادامه‌در آگینته(ستون‌روپرو)**

**هفت‌حوض** علی‌بر ضابطیایی، شاعر و ترانه‌سرار و دوشنبه ۱۹ شهریور در سن ۸۰سالگی از دنیا رفت.او از شاعران تاثیر گذار در سیر تکوینی غزل معاصر به شمار می‌رود که از سال ۱۳۳۸ به بعد به عرصه ترانه‌سرایی نیز وارد شد.

ترانه‌با تنصیف در آن سال‌ها وضع خوبی نداشت و به دور جانفرسای استفاده از کلمه‌های تکراری افتاده بود. شاعرانی چون پرویز وکیلی، نوذر پرنگ، علی‌رضا طبایی و محمدعلی بهمنی تلاش کردند که با ورود خود به این عرصه، فضا را تغییر دهند؛ که در نوع خود موفق هم بودند. اینان سبب شدند که ترانه، هم رنگ و بوی تازه به خود ببیند و هم از تکرار و ابتدال فاصله بگیرد. در این میان طبایی همراه با کسان دیگری چون ایرج جنتی عطایی و شهیار قنبری تلاش کردند تا به ترانه یک روح تازه بدمند

و تحول‌هایی هم در مضمون و هم در زبان و تصویر ترانه‌های آن روز گلار پدید آورند.

علیرضا طبایی زاده ۱۴ آذر سال ۱۳۳۳ در شهر شیراز بود. اولین مجموعه شعرش با عنوان «جوانه‌های پاییز» در تیرماه ۱۳۴۴ منتشر شد. او از سال ۱۳۴۸ به ترانه‌سرایی روی آورد. طبایی همچنین ۱۴ سال مسئولیت اداره صفحات شعر مجله «جوانان امروز» را برعهده داشت. او از دوستان حسین منزوی بود و به همین مناسبت گفت‌وگویی را محمدرضارهریان، نویسنده و پژوهشگر در سال ۹۲ با او انجام داده‌است که در ادامه می‌خوانید:

#### مجله جوانان چه جور نشریه‌ای بود؟

مجلهٔ جوانان در زمانی که من با آن آشنا شدم، مجله‌ای بود در حدٔ مجله‌ای که امروزه به عنوان مجلات زرد از آنها نام برده می‌شود. در آن روزگار، مجلات زیاد شکل تخصصی نداشتند.یعنی مجله‌ای برای جوانان یا مجله‌ای برای سنین بالاتر چندان رایج نبود.اما یک حرکتی آغاز شد که بیابانم بر اساس سن، یا سلیقهٔ مخاطب، مثلا مجله‌ای برای کودکان، یا جوانان، یا در زمینهٔ مسائل ادبی، یا در زمینهٔ ورزش و امثالهم مجله‌ای منتشر شود.

آن موقع جوانان به عنوان مجله‌ای که از نظر ادبی بتواند تأثیرگذار باشد، مطرح نبود. در آن سال‌ها بیشتر مجله فردوسی به‌عنوان مجله‌ای با گرایش ادبیات معاصر خیلی مورد اقبال قرار گرفته بود، و بعضی از مجلات تخصصی مثل رودکی، ننگین، سخن و امثالهم، کبیشتر ماهنامه بودند، اما جوانان هفتگی بود. مثل اطلاعات هفتگی، تهران‌مصور و سیاه و سپید. بنابراین جوانان یک مجلهٔ عادی بود که من به‌عنوان مسئول صفحهٔ ادبی فعالیت‌م را در آن شروع کردم.

#### چطور شد مسئول صفحهٔ ادبی جوانان شدید؟

جوانان قبل از اینکه من همکاری‌ام را با آن شروع بکنم، نزدیک به یکی دو سال از عمرش می‌گشت. در این مدت چند قطعه شعر از من در آنجا چاپ شده بود. آن موقع جوانان یک ابتکاری به خرج داده بود و این‌که یک شعر را با یک تصویری که نقاش کشیده بود، در یک صفحه چاپ می‌کرد. مثل «مستان» اخوان ثالث، یا شعر سردبیرش آشنا شدم و به من پیشنهاد کرد که مسئولیت صفحهٔ شعر مجلهٔ را بپذیرم و از آن به بعد تقریباً حدود ۱۳ یا ۱۴ سال، یعنی تا دو سال بعد از انقلاب، همکاری‌ام با این مجله تداوم داشت.

#### معیار شما در چاپ شعر در جوانان چه بود؟

آن سال‌هایی که من جوان بودم، مثل هر شاعری علاقه‌مند بودم که شعرم چاپ بشود ولی کسی را نمی‌شناختم. آن زمان متأسفانه بله و بستان زیاد رایج بود اما نه به شدت امروز. یعنی اگر شما به کسی که در مجلات دست‌اندرکار بود، دسترسی داشتید، می‌توانستید از طریق او کارتان را چاپ کنید وگرنه خیلی دشوار بود. من از این مسئله همیشه رنج می‌بردم و با خودم این عهد را کرده بودم که اگر روزی، روزگاری فرصتی به‌دست‌آوردم، این فرصت را در اختیار دیگران قرار بدهم. بنابراین از روزی که من مسئولیت صفحهٔ شعر مجله‌را بپذیرم این عهد را کردم و همان‌جا هم نوشتم و عمل کردم که معیار من فقط شعر باشد و نه آشنایی‌ها مؤثر باشد و نه گرایش‌های سیاسی، یا حزبی و نه سلیقه‌های شخصی و نه بله و بستان‌های محفلی… بنابراین هیچ‌کدام از این‌ها را معیار قرار ندم بلکه هر اثری که به دستم می‌رسید حلال می‌خواهد. از شاعران مطرح روز باند، می‌خواهد. از یک دانش‌آموز یا شخصی که از یک شهرستان دور افتاده، برایم شعر فرستاده، فقط همین که تشخیص می‌دام حرفی در آن شعر هست،

زیبایی در کلام و محتوا در آن‌ا راه دست‌چاپ می‌سپرد. **جلسات دوشنبه‌های مجلهٔ جوانان چه جور جلساتی بود؟** – جوانان روزهای دوشنبهٔ هر هفته منتشر می‌شد و عصرهای دوشنبه به دفتر مجلهٔ می‌رفتم. چون من به شکل یک نیروی اکتیو که کارمند آنجا باشم، نیوزم. در یکی از روزا ترنخانه‌ها، کارمند بودم. ضمن آن‌که دانش‌جو هم بودم و همکاری‌ام با جوانان در این سطح بود که آثار را می‌گرفتم و می‌نوشتم و می‌مجم‌همی‌دام. عصرهای دوشنبه آنجای می‌رفتم و دوستان شاعر و کسانی که با من در ارتباط بودند، می‌دانستند و می‌آمدند دور هم می‌نشستیم و دربارهٔ ادبیات، شعر و مسائل جانبی آن‌ا با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردیم. خود این هسته‌ای شد. برای تشکیل یک برنامهٔ شعر. از آن به بعد، ما دوشنبه‌ها قرار گذاشتیم و به دوستان هم اعلام کردیم، در مجله هم تبلیغ کردیم که عصرهای دوشنبه در مؤسسهٔ اطلاعات در طبقهٔ ششم، برنامهٔ شعر خوانی هست. (خوبان خیم، نزدیک میدان توپخانهٔ سابق یا امام خمینی فعلی که الان مؤسسهٔ اطلاعات از آنجا رفته ولی آن زمان ساختمانی مجهز و بزرگی بود) ابتدا در جایی از دفتر که مبل و صندلی بود می‌نشستیم، بعد دیدیم که‌جا کم‌است و استقبال هم خوب‌است، باهماهنگی‌که به‌عمل آوردیم، تو انستیم از سالن اجتماعات آنجا استفاده کنیم. آن سالن، گنجایش ۷۰۰–۸۰۰ نفر را داشت که در اختیار ما گذاشتند. جلسات را هم در آن‌ا می‌کردم. کسانی از پایه‌های همیشگی آنجا بودند و کسانی هم از علاقه‌مند شعر بودند. به آنجای می‌آمدند و شعرهایشان را می‌خواندند و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت و اگر کسی نظر صلاحی یا انتقادی داشت، خیلی دوستانه و خالی از هر گونه اغراض مطرح می‌کرد. خود این جمع پایهٔ یک شب شعر یا انجمن ادبی بود و از آن زمان تا روزهای آخری که آنجا بودم این جلسات ادامه داشت.

**چه شعراتی بیشتر در این جلسات حضور می‌یافتند؟** جوانان همچنان که از اسمش برمی‌آید بیشتر مختص شاعران جوان‌تر بود، اگر چه ما گاه از شاعران با سابقه، تحت عناوین مختلف شعر چاپ می‌کردیم؛ مثلاً زیر عنوان شعر کلاسیک، یا شعر امروز، یا غزل امروز، یا زیر عنوان کتاب‌آشنایی یا شاعران. یک بار از شاملو، یک بار نصرت رحمانی، از اخوان، فروغ، نادرپور، سپهری، و امثالهم. و در کنار این موارد از شعرای کلاسیک ادبیات فارسی مثل عطار، حافظ، سنایی، فرخی، خیام، سعدی… نمونه‌های خوب را انتخاب می‌کردیم، و در کنار این‌ها آثار شاعران جوان هم شعرهای چاپ می‌کردیم. اما در آن زمان پای ثابت جلسات دوشنبهٔ مجلهٔ جوانان کبیشتر شعرانی جوان و یا استاد و نوساخته‌های بودند که به‌مورد جای‌پای‌خودشان را ثابت کردند. شاخص‌ترین‌شان اینها بودند: حسین منزوی، محمدعلی بهمنی، عمران صلاحی، جلال سرفراز، جوادطالع، سپیده‌کاشانی، زاله نصیری، مینا اسدی، محمدالمیر، محمد ذکایی، عباس صادقی (پدرام)، میراحمد فخری نژاد که به اسم مستعار شیون فومنی او را می‌شناسند، حمید حاجی‌زاده از کرمان، جواد محبت، محمدرضا عبدالملکیان… و من اگر بخواهم اسمی را بگویم باید بیش از سیصد چهارصد نفر را نام ببرم از شهرستان‌ها هم زیاد می‌آمدند ولی به‌طور غیر مستمر مثل شیراز، کرمانشاه، شهرهای شمالی و… البته شاعران تثبیت‌شده و معروف مثل محمدحقوقی، سپائلو، گاه شرکت می‌کردند ولی نه به‌صورت مستمر.

**در سال ۱۳۵۰ مجموعه‌های زیادی از شعر نو (نزدیک به ۵۰ اثر) چاپ شد که چند دفتر شعرش مثل حنجرهٔ زخمی تغزل منزوی، باغ لال محمدعلی بهمنی، و از نهایت شب شما، هم‌زمان در انتشارات بامداد منتشر شد، داستان چاپ این چند کتاب در انتشارات بامداد چه بود؟** یک نکتهٔ قبل از هر چیز باید یادآور شوم، وقتی ما مادری در رابطه با شاخص قضایوت می‌کنیم، باید توجه داشته‌باشیم که افرادی که امروز در حد و قوارهٔ شاعران مطرح از آنها نام برده‌می‌شود مثل منزوی، صلاحی، آن‌سال‌ها شعرانی زیبا در درجهٔ محبوبیت نبودند. شاعرانی بودند که تازه بر خاسته بودند و کارهایشان را عرصه می‌کردند و خوشبختانه موفق هم شدند. اما جوهری آن سال‌ها با جو شعری این روزگار کلاً متفاوت بود. در آن سال‌ها شعر واقعاً یک منزلی داشت، دل‌زدگی در مخاطب به وجود نیامده بود. شعر حاوی اندیشه‌ی و پیامی بود. شاعران نقش‌آرزنده‌ی در بیداری مردم و جهت دادن اندیشهٔ مردم ایفا می‌کردند. این را می‌خواستیم بگویم که هنرگام قضایوت دچار انحرافت شوم، در رابطه با انتشارات بامداد، قبل از اینکه این کتاب‌ها را چاپ کند، یکسری کتاب‌های جیبی از شاعران نام‌آور چاپ کرده بود. زیر عنوان گزیده‌ای از آثار شاعران معاصر ایران از شاملو، فروغ، نادرپور، مشیری و امثالهم. و با یک استقبال خوبی هم از طرف جامعهٔ ادبی شعر خوان‌روبرو شده بود. بعداً منزوی و بهمنی و من با آشنا شدن با مدیر انتشارات بامداد، قرار بر این گذاشتیم که مجموعه‌ای از کارهای مار منتشر کنند. اولین کتابی که منتشر کردهٔ حنجرهٔ زخمی تغزل بود. بلافاصله یعنی به مدت یکی دو ماه بعد از نهایت شبٔ من چاپ شد و بعد از آن هم «باغ لال» بهمنی. این سه کتاب در یک قطع و با یک شکل به‌عمل آوردیم، تو انستیم از سالن اجتماعات آنجا استفاده کنیم. آن سالن، گنجایش ۷۰۰–۸۰۰ نفر را داشت که در اختیار ما گذاشتند. جلسات را هم در آن‌ا می‌کردم. کسانی از پایه‌های همیشگی آنجا بودند و کسانی هم از علاقه‌مند شعر بودند. به آنجای می‌آمدند و شعرهایشان را می‌خواندند و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت و اگر کسی نظر صلاحی یا انتقادی داشت، خیلی دوستانه و خالی از هر گونه اغراض مطرح می‌کرد. خود این جمع پایهٔ یک شب شعر یا انجمن ادبی بود و از آن زمان تا روزهای آخری که آنجا بودم این جلسات ادامه داشت.

# منزوی بیشتر و امدار نیستانی است

## گفت‌و گوی چاپ نشده با زنده‌یاد علیرضا طبایی



با این شهرت و درجهٔ محبوبیت نبودند. شاعرانی بودند که تازه بر خاسته بودند و کارهایشان را عرصه می‌کردند و خوشبختانه موفق هم شدند.

اما جوهری آن سال‌ها با جو شعری این روزگار کلاً متفاوت بود. در آن سال‌ها شعر واقعاً یک منزلی داشت، دل‌زدگی در مخاطب به وجود نیامده بود. شعر حاوی اندیشه‌ی و پیامی بود. شاعران نقش‌آرزنده‌ی در بیداری مردم و جهت دادن اندیشهٔ مردم ایفا می‌کردند. این را می‌خواستیم بگویم که هنرگام قضایوت دچار انحرافت شوم، در رابطه با انتشارات بامداد، قبل از اینکه این کتاب‌ها را چاپ کند، یکسری کتاب‌های جیبی از شاعران نام‌آور چاپ کرده بود. زیر عنوان گزیده‌ای از آثار شاعران معاصر ایران از شاملو، فروغ، نادرپور، مشیری و امثالهم. و با یک استقبال خوبی هم از طرف جامعهٔ ادبی شعر خوان‌روبرو شده بود. بعداً منزوی و بهمنی و من با آشنا شدن با مدیر انتشارات بامداد، قرار بر این گذاشتیم که مجموعه‌ای از کارهای مار منتشر کنند. اولین کتابی که منتشر کردهٔ حنجرهٔ زخمی تغزل بود. بلافاصله یعنی به مدت یکی دو ماه بعد از نهایت شبٔ من چاپ شد و بعد از آن هم «باغ لال» بهمنی. این سه کتاب در یک قطع و با یک شکل به‌عمل آوردیم، تو انستیم از سالن اجتماعات آنجا استفاده کنیم. آن سالن، گنجایش ۷۰۰–۸۰۰ نفر را داشت که در اختیار ما گذاشتند. جلسات را هم در آن‌ا می‌کردم. کسانی از پایه‌های همیشگی آنجا بودند و کسانی هم از علاقه‌مند شعر بودند. به آنجای می‌آمدند و شعرهایشان را می‌خواندند و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت و اگر کسی نظر صلاحی یا انتقادی داشت، خیلی دوستانه و خالی از هر گونه اغراض مطرح می‌کرد. خود این جمع پایهٔ یک شب شعر یا انجمن ادبی بود و از آن زمان تا روزهای آخری که آنجا بودم این جلسات ادامه داشت.

**چه شعراتی بیشتر در این جلسات حضور می‌یافتند؟** جوانان همچنان که از اسمش برمی‌آید بیشتر مختص شاعران جوان‌تر بود، اگر چه ما گاه از شاعران با سابقه، تحت عناوین مختلف شعر چاپ می‌کردیم؛ مثلاً زیر عنوان شعر کلاسیک، یا شعر امروز، یا غزل امروز، یا زیر عنوان کتاب‌آشنایی یا شاعران. یک بار از شاملو، یک بار نصرت رحمانی، از اخوان، فروغ، نادرپور، سپهری، و امثالهم. و در کنار این موارد از شعرای کلاسیک ادبیات فارسی مثل عطار، حافظ، سنایی، فرخی، خیام، سعدی… نمونه‌های خوب را انتخاب می‌کردیم، و در کنار این‌ها آثار شاعران جوان هم شعرهای چاپ می‌کردیم.

اما در آن زمان پای ثابت جلسات دوشنبهٔ مجلهٔ جوانان کبیشتر شعرانی جوان و یا استاد و نوساخته‌های بودند که به‌مورد جای‌پای‌خودشان را ثابت کردند. شاخص‌ترین‌شان اینها بودند: حسین منزوی، محمدعلی بهمنی، عمران صلاحی، جلال سرفراز، جوادطالع، سپیده‌کاشانی، زاله نصیری، مینا اسدی، محمدالمیر، محمد ذکایی، عباس صادقی (پدرام)، میراحمد فخری نژاد که به اسم مستعار شیون فومنی او را می‌شناسند، حمید حاجی‌زاده از کرمان، جواد محبت، محمدرضا عبدالملکیان… و من اگر بخواهم اسمی را بگویم باید بیش از سیصد چهارصد نفر را نام ببرم از شهرستان‌ها هم زیاد می‌آمدند ولی به‌طور غیر مستمر مثل شیراز، کرمانشاه، شهرهای شمالی و… البته شاعران تثبیت‌شده و معروف مثل محمدحقوقی، سپائلو، گاه شرکت می‌کردند ولی نه به‌صورت مستمر.

**در سال ۱۳۵۰ مجموعه‌های زیادی از شعر نو (نزدیک به ۵۰ اثر) چاپ شد که چند دفتر شعرش مثل حنجرهٔ زخمی تغزل منزوی، باغ لال محمدعلی بهمنی، و از نهایت شب شما، هم‌زمان در انتشارات بامداد منتشر شد، داستان چاپ این چند کتاب در انتشارات بامداد چه بود؟** یک نکتهٔ قبل از هر چیز باید یادآور شوم، وقتی ما مادری در رابطه با شاخص قضایوت می‌کنیم، باید توجه داشته‌باشیم که افرادی که امروز در حد و قوارهٔ شاعران مطرح از آنها نام برده‌می‌شود مثل منزوی، صلاحی، آن‌سال‌ها شعرانی زیبا در درجهٔ محبوبیت نبودند. شاعرانی بودند که تازه بر خاسته بودند و کارهایشان را عرصه می‌کردند و خوشبختانه موفق هم شدند. اما جوهری آن سال‌ها با جو شعری این روزگار کلاً متفاوت بود. در آن سال‌ها شعر واقعاً یک منزلی داشت، دل‌زدگی در مخاطب به وجود نیامده بود. شعر حاوی اندیشه‌ی و پیامی بود. شاعران نقش‌آرزنده‌ی در بیداری مردم و جهت دادن اندیشهٔ مردم ایفا می‌کردند. این را می‌خواستیم بگویم که هنرگام قضایوت دچار انحرافت شوم، در رابطه با انتشارات بامداد، قبل از اینکه این کتاب‌ها را چاپ کند، یکسری کتاب‌های جیبی از شاعران نام‌آور چاپ کرده بود. زیر عنوان گزیده‌ای از آثار شاعران معاصر ایران از شاملو، فروغ، نادرپور، مشیری و امثالهم. و با یک استقبال خوبی هم از طرف جامعهٔ ادبی شعر خوان‌روبرو شده بود. بعداً منزوی و بهمنی و من با آشنا شدن با مدیر انتشارات بامداد، قرار بر این گذاشتیم که مجموعه‌ای از کارهای مار منتشر کنند. اولین کتابی که منتشر کردهٔ حنجرهٔ زخمی تغزل بود. بلافاصله یعنی به مدت یکی دو ماه بعد از نهایت شبٔ من چاپ شد و بعد از آن هم «باغ لال» بهمنی. این سه کتاب در یک قطع و با یک شکل به‌عمل آوردیم، تو انستیم از سالن اجتماعات آنجا استفاده کنیم. آن سالن، گنجایش ۷۰۰–۸۰۰ نفر را داشت که در اختیار ما گذاشتند. جلسات را هم در آن‌ا می‌کردم. کسانی از پایه‌های همیشگی آنجا بودند و کسانی هم از علاقه‌مند شعر بودند. به آنجای می‌آمدند و شعرهایشان را می‌خواندند و مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت و اگر کسی نظر صلاحی یا انتقادی داشت، خیلی دوستانه و خالی از هر گونه اغراض مطرح می‌کرد. خود این جمع پایهٔ یک شب شعر یا انجمن ادبی بود و از آن زمان تا روزهای آخری که آنجا بودم این جلسات ادامه داشت.

بودند. مثل عبدالله رویایی که در آن سال‌ها شعر حجج را با عنوان «شعر دیگر» با گروهی از همفکرانش درمی‌آوردند. پس تقسیم‌بندی‌ها متفاوت بود و باهم مقایسه نمی‌شدند. قصد گردانندگان آن جایزه بیشتر این بود که شعر را به سمت و سویی دیگر سوق بدهند مثلاً نوعی عاشقانه‌سرایی، بیشتر مضامین تغزلی و عاطفی ترویج کنند و چون شعر منزوی از نظر کلامی و محتوایی این ظرفیت را داشت، بهترین گزینه‌ی بود کسی توانستند انتخاب کنند.

**عکس‌العمل منزوی از انتخابش در جایزهٔ شعر فروغ چه بود؟**

من به شخصه چیزی از این موضوع به خاطر ندارم. ولی می‌دانم به هر صورت جایزه مورد استقبال منزوی قرار گرفت و برای خودش یک تشخیص به حساب می‌آورد. اما این جایزه در زمان خودش با خیلی اعتراض‌ها رویبرو بود که دل‌ایلش را خواهم گفت. منزوی هم به خاطر همان دلایل نمی‌خواست زباید این جایزه را جدی بگیرد. او در عین حال که این جایزه نصیبش شده، خیلی خوشحال بود ولی دوست نداشت خیلی رویش مانور بدهد. برای اینکه تبعات منفی هم داشت و منزوی نمی‌خواست تبعات منفی این مسئله‌دمنگش را بشود.

#### این جایزه در آن زمان از چه جایگاه و اعتباری برخوردار بود؟

جایزهٔ شعر فروغ را فریدون فرخ‌زاد پایه‌گذاری کرد و چند نفر دیگر که آن‌ها بیشتر در سایه بودند. آن موقع فریدون فرخ‌زاد سعی می‌کرد پشت سر اعتبار خواهرش قرار بگیرد و چون چند سالی از آلمان به ایران برگشته بود قبل از اینکه بیاید، در مطبوعات یک مقاربه‌ی رایج به او تبلیغات کرده بودند که این آدم یک چهرهٔ روشنفکر و انتلکتولی دارد و چنین است و چنان. و مردم با شناختی که از فروغ و شعرش داشتند، یک برداشت دیگری از شخصیت این آقا پیدا کردند. اما به مرور که زمان می‌گذشت، این آقاچهره‌ای از خودش به نمایش گذاشت که با آن چهره‌ای که او قبلاً تصور می‌کردند، هیچ همخوانی نداشت. او کار اصلی‌اش را با خوانندگی و شومنی در رادیو و تلویزیون و اجرای برنامه‌در کلبه‌ها آغاز کرد. کار شومنی یک کسی را می‌طلبد که پررو حاضر جواب باشد، خیلی لطیفه‌بگوید و بازار گرمی بکند. کارهایی که حداقل جامعهٔ روشنفکری آن زمان که دغدغه و اندیشهٔ مسائل عمیق‌تری داشت به این جور چیزها توجهی نمی‌کرد. در نتیجه رفتار و کنش این آقا مورد پسند جامعهٔ روشنفکری قرار نگرفت و به واکنش و ادانتش، واکنش‌ها هم منفی بود یعنی کاری به‌کار این آقا نداشتند و به حساب نمی‌آوردند. بعدها که آمد و از اعتبار فروغ برای این جایزه استفاده کرد، خود همین کار هم با اقتقاد و اعتراض در جوامع مطبوعاتی رویبرو شد. اما آن آقا به کار خودش ادامه می‌داد. چون که شخصیت خیلی ویژه‌ی داشت و به اصطلاح گستاخ و بی‌پروا و بحران‌روبرو و شده بود و حتی بعضی از کتاب‌فروشی‌ها، مغازه‌خود را به اغذیه‌فروشی تبدیل می‌کردند. چو صرف نمی‌کرد ولی انتشارات بامداد این چند کتاب را با این شرایط چاپ کرد.

**چطور شد از میان این همه اثر در سال ۱۳۵۰ مجموعهٔ حنجرهٔ زخمی تغزل منزوی اثر بر گزیدهٔ شعر جوانان جایزهٔ فروغ فرخ‌زاد شد؟**

– از میان کتاب‌هایی که آن سال‌ها چاپ شده بود یک تعدادی منتقل بود به شاعران تثبیت شده و از نسل‌های گذشته (حسن پس از نیما) مثل شاملو، نادرپور، آتش، زهری، حسن هنرمندی، سیلوان کسرائی، فریدون مشیری، بعد از این‌ها، بنابر این آن‌ها معیارشان در دست‌بندی هم نسل من بودند مثل اسماعیل خوبی، سپائلو، دکتر شفיעی کدکنی. اما منزوی و بهمنی باصلاحی نسل بعد از ما هستند. البته نه خیلی زیاد. یعنی این‌که شعر را در اتر شروع کردند. هفت هشت سال قبل از آشنایی من با منزوی، اولین کتابم با عنوان جوانه‌های پاییز در سال ۱۳۴۴ چاپ شده بود و آثارم در مجلات متفاوت چاپ شده بود از جمله شعری که برای ویتنام گفته بودم، کثوری اتافی که چهار تا صندلی گذاشته بود و چند نفری بیشتر نبودند و من فریدون گریه می‌کردیم.

#### گویا وابسته به دریا بود.

بله، از جاهایی حمایت می‌شد. این که گفتم با کسانی که در سایه بودند از این جهت بود. و این که می‌خواستند جهت شعر را منحرف کنند، و یک عدای را بدنام کنند. شخصیت‌های واقعاً زنده‌ای که خیلی خوشبختانه در دام نینفادت‌دولی‌ناشمان ملعبهٔ عدای‌شد.

**منزوی علاوه بر شرکت در انجمن‌های ادبی مثل «انجمن اد بی‌ایران» کلبهٔ سعده، انجمن صائب» و جزآن‌که کبیشتر جنبهٔ سنتی داشتند، یا جلسات «دوشنبه‌های مجلهٔ جوانان» گاه در با توفیق‌های روشنفکری مثل «کافهٔ نادری» و «کافهٔ فیروز» هم شرکت می‌کرد، این کافه‌ها چه جور اجتماعی بود و منزوی تا چه میزان به این جلسات رفت و آمد داشت؟**
**ادامه‌ی گفت‌و‌گودر صفحهٔ ۶**



## ادامه‌ی یادداشتِ ستون آب

اردوی اسکی با فضای اول انقلاب خیلی جور در نمی‌آمد. با این حال بچه‌ها که هر روز جمعه‌نزدکی به پیست پاپایی می‌رفتند آقای جم را در حال دور زدن با چوب اسکی می‌دیدند. با یک دست لباس نفیس اسکی که آدم را به یاد مردان اسکی باز کوه‌های آلپ می‌لداخت.

کل برف حیاط مدرسه را ظرف کمتر از دو ساعت از همه‌جا جمع می‌کردیم و با آن‌ها چاقر تا کلبه اسکیمویی می‌ساختیم که درهای آن‌ها رو به هم باز می‌شدند. نوعی سنگر بندی برای تنازع بقا در طبیعت . و توضیح می‌داد که اسکیموها لازم است دو بلو همیشه مواظب و محافظ هم باشند. در غیر این صورت از بین می‌روند. برای اقلیم‌های دیگر هم، چنین برنامه‌ریزی‌هایی می‌کرد. مثلاً آب و هوای مدیترانه‌ای را در آخر سال و روزهای منتهی به خرداد درس می‌داد و هر روز تکرار می‌کرد. این روزها مواظب بچه‌گنجشک‌ها باشم که ممکن است روی زمین بیافتند. معمولاً هم در آخرین روز کلاس در آخر سال به طنز (مدرسه‌ها تعطیل شد و خدایه گریه‌ها و گنجشک‌ها رحم کند) توصیه‌ایکد می‌کرد که حیوانات زیان‌بسته را نیاز داریم و چپ و راست تکه‌سنگ‌های راه به سمت گنجشک‌ها و گریه‌ها حواله نکنیم و با میوه‌های نارس درختان را با اعمال شاقه شکستن شاخ و برگ نچینیم.

و آدرس می‌داد که اگر تو انستیم از خانواده‌هایم آخر هفته ما را به پارک جنگلی ببرند چون باید برای درس جغرافی رایج به آهو و گوزن‌های آنجا که در محیط‌های فنس کشی نگهداری می‌شوند و تعدادی خرگوش و روبه‌را در فضای آزادنگه‌داری می‌کنند. شش‌نبوسیس، بعد هالیک، معلم بیعت‌گرا به نام آقای خیری نصیب‌مان شد که نوع‌چربی‌ها و آوانگارد آقای جم بود و در رشته کوهستان متخصص بود.)

چند سال پیش که به افریقای جنوبی رفته بودم جنگل‌ها و حیات‌وحش و اقلیم آنجا آنچنان برآیم آشنا بود که انگار قبلاً هم در بچگی یک بار با آقای جم به دیدن اینجا آمده بودیم و او در قالب یک آشنایی محلی در باره اینجا برای‌مان حرف زده بود. در بین همسفرانم که چندین مدیر کل دولتی هم همراهان بودند تنها کسی که توانست آدرس آن‌ا به قران را که به جدایی آب‌های دریاها اشاره می‌کند بدهد، من بودم. که گفتم در سوره الرحمن است. همانی که در آخر همه مراسم ختم می‌خوانند . مرج البحرین لافترقان و پای‌الآ ریکما تکذبان. و همه اینها را ما با آقای جم گفته بودیم. بله مادر نوجوانی سراسر کره زمین را با معلم جغرافی خوب‌مان گشته بودیم و او همه جراب‌های‌مان حرف زده بود و به ما گفته بود که اسکیمو ها درهای ورودی کلبه‌های‌شان زا رو به هم می‌سازند تا مواظب هم باشند. حتی این راهم به ما گفته بود حیواناتی که در کویر زندگی می‌کنند، نه از سر سنگی که از سر تشنگی است که شکاری را دنبال می‌کنند.

مادر در بچگی در مدراس محله‌ای فقیر نشین با تور لیدری معلم جغرافی خود طبیعت‌وحشی‌آموزان را و جنگل‌های گرمسیری هندوستان را و سلسله جبال هیمالیا و دریاها و اقیانوس‌ها را و همه و همه را باهم گشته بودیم. گفتم یک بشقاب چوبی کنده کاری شده که به وسیله قبایلی در لستو ساخته‌می‌شود از آفریقا به نیت شما خریدم. بله خنده‌ای از سر رضایت سرد داد و گفت از طرف من برای خودت نگهدار. اصرار کردم بپذیرد. گفت: نزد شما باشند من بیشتر لذت می‌برم.

آقای جم البته در زنگ تاریخ هم شوغامی‌کرد. سلسله‌های پادشاهی را با تمام جزئیاتش می‌شناخت و حتی گاه در ذیل دوران قاجاریه، با یک تاریخ فرعی در باره تاریخچه عکاسی هم تعریف می‌کرد و با طنز فاخرانه‌ای که برای ما بچه‌ها هم با نمک بود می‌گفت: مخترع دوربین عکاسی یک شاگرد نقاش تبتل بود که چون در نقاشی پیشرفت نمی‌کرد دوربین را اختراع کرد. و به‌بچه‌هایم گفت لازم نیست همه‌فکر کنید باید حتمن خلبان شوید. زمان جنگ بود و از زروی خلبانی برای نوجوانان در دوران جنگ با بچه‌ها کردن جلی‌ترین هم موضوع روز را تاقهٔ نخیل و آمیخته با بازیگوشی بود.

از مسافرت‌هوایی طولانی مدت پرسیدو گفتم چندبار بیش از ده ساعت در هوایما نشسته‌ام. پرسید تو هم جزء عشق خلبان‌ها بودی؟ گفتم از بچه‌های مدرسه آن‌ها‌یی که دو چرخه‌نداشتند همه عاشق خلبانی بودند. من جزء آن‌ها‌یی بودم که دو چرخه‌داشتم. تازه دو چرخه‌ام را هم خودم خریده بودم. با فروختن بالل و گوش فیل و باقلوادو تابستان در امجدیه در سالن کشتی.

مثل همیشه خوشحال‌شده‌بود که هنوز فراموش نشده‌است. و امروز که برای چندر روز استراحت به شهر مادری رفته بودم شنیدم که آقای جم فوت کرده‌است. مثل این‌که در تصادف رانندگی این اتفاق افتاده. بحث بر سر رفتن نیست. بلاخره همه می‌دانیم که باید برویم . اما بعضی وقت‌ها خیلی زود رفتن‌هاست که کار را سخت‌تر می‌کند.

یاد و خاطره این معلم بی نظیر برای دانش‌آموزانش فراموش نشدنی است.

<b>دوست عزیز و ارجمند جناب آقای سید حسین مر تقوی</b>
<b>درگذشت خواهر گرامی تان را به شما تسلیت می‌گویم. از خداوند متعال برای آن عزیز زان دست رفته رحمت و مغفرت و برای بکایک دادغدیدگان صبر و سلامتی آرزومندیم</b>
<b>موج بیداری</b>

## رودخانه قزل اوزن

## تشنه‌تر از همیشه

رودخانه قزل اوزن دیگر همانند سال‌های گذشته پر آب نیست و عوامل متعددی موجب شده خطر خشکسالی آن بیش از گذشته احساس شود موضوعی که کشاورزان طارمی را به خود مشغول کرده‌است.

به گزارش ایرنا، قزل اوزن» به معنی «طلائی روان «رودخانه نام‌آشنای شمالغرب کشور است، این رودخانه پر آب‌ترین و طولانی‌ترین ترین رودخانه شمال غرب کشور محسوب می‌شود که از کوه‌های چهل چشمه استان کردستان سرچشمه می‌گیرد و پس از گذر از استان‌های آذربایجان شرقی و زنجان در نهایت به عنوان اصلی‌ترین منبع تامین کننده آب سد منجیل، به این سدم می‌ریزد.

پیش از این حجم آب رودخانه قزل اوزن به قدری زیاد بود که اهالی روستاهای اطراف مسیر این رودخانه به کاشت برنج و پرورش و نگهداری ماهی قزل آلا مشغول می‌شدند، اما خشکسالی‌های پاییزی و طولانی موجب شده است تا این رودخانه خروشان که در گذشته‌های نه‌چندان دور آن را رودخانه وحشی در فصل پاییز می‌نامیدند تا حدودی خشک‌شده و به یک رودخانه فصلی تبدیل شود. خشکی رودخانه قزل‌اوزن معضلات فراوانی ایجاد کرده است که برای نمونه می‌توان به نبود آب کافی برای مساحت عظیمی از شالیزارهای حاشیه رودخانه و مراکز پرورش ماهی اشاره کرد. هر چند اقدامات مقطعی برای رفع این کمبودناجم گرفته‌است اما به نوعی «مسکن» محسوب می‌شود.

کمی بارش ها، خشکسالی، احداث چند سد مختلف بر این رودخانه، استفاده غیر مجاز و بی رویه کشاورزان از آب این رودخانه و بسیاری از عوامل دیگر می‌تواند برای همیشه عظمت این رودخانه عظیم را از بین ببرد.

قزل اوزن برای شهرستان طارم زنجان فقط یک رودخانه نبوده‌و نیست بلکه‌شاهرگ زندگی مردمانی است که شبانه روز در مزارع خود تلاش و زندگی را به معنای سخت آن تعریف می‌کنند.

کشاورزان این منطقه می‌گویند این رودخانه پر آب در سال های گذشته، هم اکنون حال خوشی ندارد، به طوری که پایین دست آن کاملاً خشک شده و امیدی برای احیای آن نیست و یا شاید به سختی امکانپذیر باشد.

### رودخانه قزل اوزن بزرگترین رودخانه استان زنجان

خشکسالی قزل اوزن به شرایط جوی و بارندگی بستگی دارد که در حال حاضر در آن آب جریان دارد منتهی مثل گذشته پر آب نیست.

مدیر دفتر حفاظت و مهندسی رودخانه‌های شرکت آب منطقه‌ای زنجان با بیان اینکه رودخانه قزل اوزن بزرگترین رودخانه استان به‌شمار می‌رود، گفت: این رودخانه از پنج شهرستان استان گذر می‌کند و جزو حوضه آبریز سفید رود محسوب می‌شود و عمدتاً در طول سال جریان دارد. علیرضاحاجی میری افزود: خشکسالی قزل‌اوزن به‌شرایط جوی و بارندگی بستگی دارد که در حال حاضر در آن آب جریان دارد منتهی مثل گذشته پر آب نیست اما اینکه به‌گویم خشکسالی در رودخانه به وجود آمده درست نیست و به عبارتی کم‌آبی آن را شاهد هستیم.

وی در خصوص احتمال خشکسالی کامل رودخانه نیز اضافه کرد: تراکد گریدهای بارندگی ادامه داشته باشد ممکن‌است شاهد خشکسالی رودخانه باشیم البته نظارت بر رودخانه صورت می‌گیرد تا برداشت‌های بی‌رویه از طریق افراد سودجو و غیرمجاز اتفاق نینفتد.

این مسوول با بیان اینکه با توجه به کمبود بارش ها و خشکسالی‌های متوالی و کاهش آب رودخانه قزل اوزن طی چندسال اخیر با پیگیری ها و بر نامه ریزی‌های لازم، از سد آیوغموش، آب خریداری شده‌است، گفت: این آب در شالیزارها و باغهای زیتون شهرستان طارم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

### برداشت‌های بی رویه نابودی قزل اوزن را به دنبال دارد

رئیس اداره مدیریت زیستگاه ها و امور مناطق حفاظت محیط زیست استان زنجان نیز با بیان اینکه رودخانه قزل اوزن یکی از بزرگترین روده‌های کشور و استان است، ادامه داد: همچنین این رودخانه، یکی از مهم‌ترین زیستگاه‌های آبریزان‌دوزیستان، پرندگان، آبزی و کنارآبزی و انواع گونه‌های پستاندار و خزنده‌است.

علی‌قره‌جولو افزود: در این روز دیر که به‌عنوان یکی از جاذبه‌های دیدنی استان، منبع از تراق در آمد مردم شهرستانهای استان است. وی اضافه کرد: متأسفانه زیاده‌خواهی برخی موجب ضعیف شدن و حتی نابودی این نعمت بزرگ خواهد شد چرا که در سال‌های اخیر برداشت‌های بی‌رویه از این منبع موجب شده که این رودخانه در طول مسیر خود دچار کم‌آبی‌شاید، منفصل شدن جریان دائمی آب و ایجاد چلاب در طول مسیر رودخانه شود که این امر باعث نابودی گونه‌های منحصر به فرد رودخانه قزل اوزن خواهد شد.

این کارشناس ادامه داد: افزایش بی رویه واحدهای آبرزی پروری در حاشیه این رودخانه و فقدان بهره‌برداری اصولی از آن به این بحران افزوده است، به طور مثال وقتی مجوز آبرزی پروری صادر می‌شود این امر به شرط بازگشت آب به بستر و جریان اصلی رودخانه است که متأسفانه این امر اتفاق نمی‌افتد و با لوله کشی در اراضی بالا دست واحد آبرزی پروری برای کشت محصولات آبی از قبیل خربزه، هندوانه و گوجه اقدام می‌شود و هیچ برگشت آبی به رودخانه صورت نمی‌گیرد.
**ادامه در ستون روبرو**

### ادامه

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

### گفت و گو

</